

مسئولیت فرهنگی در حوزه اقتصادی

دکتر کیومرث اشتریان
دکتر بشیر خاکی پور

داداشت:

مسئولیت فرهنگی شرکت‌ها ایده‌ای است نو که براساس آن شرکت‌ها نه تنها در امور اجتماعی همچون خدمات اجتماعی، رفاهی و آموزش بلکه در آنچه معطوف به فرهنگ عمومی جامعه می شود مسئولیت دارند. این مسئولیت شامل حوزه‌های متعددی است: ارتقای همزیستی بین‌المللی، شناسایی متقابل فرهنگ طرفین فعالیت‌های اقتصادی، شناسایی مظاهر هنری کشورهای متعامل همچون موسیقی، هنر، فیلم و سینما، تنوع فرهنگی و خلاقیت، بهبود زندگی مدنی و هر آنچه به فرهنگ و رفتار و ایستارهای زندگی انسانی مربوط است. مسئولیت فرهنگی جلوه‌ای کاملاً متفاوت به مسئولیت شرکت‌ها می‌بخشد و در سطح مسئولیت اجتماعی باقی نمی‌ماند و به ارتباطات میان فرهنگی مربوط می‌شود. مسئولیت فرهنگی، ظرفیتی سرشار از منابع مالی شرکت‌های اقتصادی را به حوزه فرهنگ وارد می‌کند.

شرکت‌های بین‌المللی فناوری اطلاعات و ارتباطات، انبوه سازان ساختمان، شرکت‌های خودروساز، شرکت‌های تولیدی و تجاری دارویی و... در حال کسب و کارهای بزرگ اقتصادی‌اند و هر یک به فراخور حال در زندگی فرهنگی تأثیرات شگرفی می‌گذارند. مسئولیت‌پذیری این شرکت‌ها هیچ تناسبی با میزان تأثیرات فرهنگی که بر جای می‌گذارند ندارد و به هیچ روی مورد تصدیق و تأکید قرار نگرفته است. بیان چند مثال ضروری است:

آسیب‌های فراوانی از سوء رفتارهای آپارتمان‌نشینان وجود دارد. سوء رفتار، ناشی از یک رفتار فرهنگی است. چه کسی مسئولیت فرهنگ آپارتمان‌نشینان را در جامعه می‌پذیرد؟ آیا این مسئولیت رهاست یا اینکه بخش‌هایی از جامعه و بویژه شرکت‌های انبوه ساز بایستی به ایفای مسئولیت فرهنگی خود بپردازند؟ همه ساله هزینه‌های زیادی صرف انبوه‌سازی آپارتمان‌ها در سراسر جهان و از جمله ایران می‌شود. آپارتمان‌نشینان فرهنگ و آداب و رسوم خاص خود را ایجاد می‌کنند. آیا شرکت‌های انبوه ساز که سودهایی سرشار از این فعالیت‌ها کسب می‌کنند در این حوزه مسئولیت فرهنگی ندارند؟

مسئولیت اصلاح فرهنگ ترافیک با کیست؟ آیا از نیرویی که ماهیتاً انتظامی است می‌توان تقاضای ایفای مسئولیت فرهنگی کرد؟ شرکت‌های پرشماری در تولید و تجارت دارو فعالند و سودهای فراوان می‌برند. انبوه داروهایی که به بازار وارد می‌شود، اعم از داروهای تجویزی یا داروها و مکمل‌هایی که نیاز به نسخه پزشک ندارند براساس فرهنگ و روش زندگی مردم مصرف می‌شوند و آسیب‌های فراوانی از سوء مصرف آنها پدید می‌آید. سوء مصرف، ناشی از یک رفتار فرهنگی است؛ چه کسی مسئولیت فرهنگ مصرف دارو را در جامعه می‌پذیرد؟ آیا این مسئولیت رهاست یا اینکه بخش‌هایی از جامعه و بویژه شرکت‌های داروساز بایستی به ایفای مسئولیت فرهنگی خود بپردازند؟

شرکت‌های فناوری اطلاعات و ارتباطات از هواوی گرفته تا سامسونگ و اریکسون سالانه میلیاردها دلار از بازار بزرگ ایران کسب درآمد می‌کنند. آیا این شرکت‌ها در برابر بستر فرهنگی مبادلات خود یعنی ارتباطات میان فرهنگی کشورهای چین، کره جنوبی، سوئد، ایران و... هیچ مسئولیتی ندارند؟ آیا این شرکت‌ها در قبال تغییری که در فرهنگ مردم ایجاد می‌کنند – مثلاً در زمینه سواد رسانه‌ای- مسئولیتی ندارند؟

ایده مسئولیت فرهنگی شرکت‌ها پاسخی مثبت به این پرسش‌ها می‌دهد. به خودی خود تصور دامنه چنین کسب و کارهای بزرگی موجب تصدیق مسئولیت فرهنگی شرکت‌هاست. تعامل اقتصادی بر بستری از شناخت متقابل فرهنگی و اعتماد توسعه می‌یابد و این تعامل بدون درک متقابل از فرهنگ یکدیگر ناپایدار و گاه خطر آفرین است و می‌تواند به آسیب‌ها و انحرافات و حتی منازعات تدریایی در میان ملل بینجامد. فعالیت‌های اقتصادی در زمینه تغییری مسئول می‌توانند تحولات رفتاری شگرفی در جوامع پدید آورند و بستر فرهنگی- تاریخی کشورها را در چار دگرگونی کنند. به عنوان مثال کسب و کار محصولی همچون تلفن همراه و تغییری که در روش زندگی بشری و رفتارهای فرهنگی پدید آورده است به اندازه کافی گویاست تا گستره فرهنگی این تأثیر را درک کنیم. بنابراین، فاعل اصلی این تحول یعنی شرکت‌های اقتصادی در قبال رفتارها و فعالیت‌های خود مسئولیت دارند. جامعه، پویاتر از هم تنیده و به هم مرتبطی است و نمی‌توان فعالیت اقتصادی را در کسب در آمد خلاصه کرد. آنکه درآمد کسب می‌کند در قبال تغییر و تحول فرهنگی که ایجاد می‌کند مسئولیت دارد.

ادبیات مسئولیت شرکتی سرشار از نوشته‌هایی درباره مسئولیت اجتماعی شرکت هاست. در این میان، اما، مطلب زیادی در خصوص مسئولیت فرهنگی شرکت‌ها، بویژه در ادبیات علمی، وجود ندارد. فرهنگ‌های اجتماعی شرکت‌ها عمدتاً مربوط به خدمات اجتماعی همچون ساخت بیمارستان، مدرسه، تأسیسات عمرانی و اموری از این قبیل است. هنگامی که این ایده در سال ۲۰۱۶ در قالب یادداشتی کوتاه و سپس در قالب یک رساله دکترا وجهه همت قرار گرفت تقریباً هیچ کاری در زمینه مسئولیت فرهنگی شرکت‌ها و در جست‌وجوی گوگل به زبان انگلیسی و فرانسو یافت نمی‌شد. امروزه اما کم و بیش در این زمینه ادبیاتی غیرآکادمیک تولید شده است هر چند هنوز ادبیات این حوزه تحت تأثیر مسئولیت اجتماعی شرکت‌هاست. آنچه در باب مسئولیت فرهنگی شرکت‌ها در قالب مسئولیت اجتماعی گفته شده محدود به نیروی انسانی خود آن شرکت هاست و به هیچ روی تناسبی با آنچه که ما پیشنهاد می‌کنیم ندارد. بنابراین، این ایده هنوز بکر و ناشناخته است.

سهم ما در این میان آن است که مسئولیت فرهنگی را از زیر بسنگین مسئولیت اجتماعی خارج ساخته‌ایم و به آن تشخصی ویژه و متمایز داده‌ایم؛ فرهنگ به مثابه روش زندگی به شکلی ویژه برسته شده و مسئولیت فرهنگی شرکت‌ها را واجد حق و تکلیف کرده‌ایم. در ادبیات موجود علمی، تأکید ویژه‌ای بر مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها شده است اما در خصوص مسئولیت فرهنگی آنها سخن کمتر یا هیچ است. امروزه شرکت‌های بزرگ بین‌المللی در عرصه جهانی فعالیت‌های گسترده اقتصادی دارند. این شرکت‌ها در صورت ایفای مسئولیتی فرهنگی می‌توانند در صلح، امنیت و تفاهم بین‌الملل تأثیرگذار باشند. این فعالیت‌ها می‌تواند، در مفهومی مضیق از فرهنگ، از طریق حمایت از انتشار خدمات و محصولات فرهنگی صورت پذیرد. در مفهومی موسع از فرهنگ، از طریق احترام و بازشناسی روش زندگی طرفین فعالیت‌های اقتصادی، گسترش روابط میان فرهنگی و ارتقای گفت‌وگوی بین‌المللی فرهنگ انجام می‌شود. در سطحی کلان، گفت‌وگوی بین‌المللی فرهنگی مهم‌ترین ستاورد مسئولیت فرهنگی شرکت‌هاست. ایده مسئولیت فرهنگی شرکت‌ها در طی چند سال مفهوم‌سازی و نظریه پردازی شده و مبانی دینی و فرهنگی آن واکاوی شده است. در صورتی که در نظر فرهیختگان ارزش و قدری بیابد شاید بتواند به مثابه یک پروژه فرهنگی مورد توجه قرار گیرد که اگر چنین شود مستلزم طی مراحل اجرایی به شرح ذیل است:

مفهوم «مسئولیت فرهنگی» بایستی در معرض نقد و گفت‌وگوی کارشناسی قرار گیرد تا صیقل یابد و ضعف و قوت‌های آن آشکار شود. بویژه، این نقد از رو ضروری است که تمایز آن از «مسئولیت اجتماعی» آشکار شود. ایده مسئولیت فرهنگی شرکت‌ها بایستی بتواند گسست خود را از مسئولیت اجتماعی تصریح کند و استقلال معنایی و عملیاتی خود را از آن بازپاید.

این ایده بایستی در میان دست اندرکاران فعالیت‌های اقتصادی، مسئولان و نمایندگان شرکت‌ها و نیز هنرمندان و فعالان فرهنگی ارائه شود و باخودرها، گستره و ابعاد گوناگون آن شناسانده شود. سپس پروژه‌های عملیاتی آن شناسایی و فهرست شود. مثلاً مصادیق مسئولیت فرهنگی در حوزه‌های اقتصادی همچون شرکت‌های فناوری اطلاعات و ارتباطات، انبوه‌سازی ساختمان، شرکت‌های خودروساز، شرکت‌های تولیدی و تجاری دارویی و... احصا شود.

ابعاد حقوقی و تکالیف و تدابیر قانونی و مقرراتی لازم برای ایفای مسئولیت فرهنگی شرکت‌ها تمهید شود.

مقدمات لازم برای شکل‌گیری سازمان‌های مردم نهاد فراهم شود تا فعالیت‌های اجتماعی لازم برای گسترش و تحقق مسئولیت فرهنگی شرکت‌ها در سطح ملی و بین‌المللی فراهم شود.

سازمان‌های دولتی وظیفه خود را در قبال ایفای مسئولیت فرهنگی شرکت‌ها در سطحی بین‌المللی و در قالب دیپلماسی فرهنگی ایفا نمایند.

در سطح بین‌الملل، مسئولیت فرهنگی می‌تواند نقشی ماندگار از ایران باشد و منابع وسیعی را از فعالیت‌های شرکت‌های اقتصادی به حوزه فرهنگ سرازیر کند؛ فرهنگ به مثابه روش زندگی.

تحول در ایران می‌دید، امروز این زمینه تحول را به رسمیت نمی‌شناسد. این اتفاق مهمی است که افتاده‌است. دوم اینکه تأییش از این اهمیت سرزمین برای بخش‌هایی از این طبقه کم بود. اما امروز در گفتمان طبقه متوسط مفهوم ایران و اقتضانات جامعه ایرانی، تنوع حوزه فرهنگی و جغرافیایی آمده است. بیشتر کلیشه عام تاریخی از ایران وجود داشت. اما کرنا این کلیشه را اصلاح کرد و از این بابت دست کرنا در ن‌کنند. وقتی کرنا مردمان ایرانی را می‌کشد، جان ایرانی اهمیت پیدا می‌کند و کسی هم جرأت نمی‌کند این جان باختن را به سخره بگیرد.

به عبارت دیگر، هر چند کرنا جان می‌گیرد، اما جان ایرانی و سرزمین ایرانی در گفتمان معنایی طبقه متوسط آمده است، ضمن اینکه مفهوم غرب هم تغییر کرده است. وقتی این دو تغییر (نگاه به ایران و نگاه به غرب) را در هم ضرب می‌کنیم، می‌بینیم در ایران موقعیت فرهنگی جدیدی در حال ظهور و شکل‌گیری است که ایران فردای کرنا را با ایران قبل از کرنا متفاوت می‌کند. اما اینکه امروز طبقه متوسط چه می‌کند، به باور من دارد نوعی نجوای در شرایط جدید را سرمی‌دهد. در روزهای اول کرنا انتظار داشتم طبقه متوسط به داد مردم ایران برسد، یعنی یک نجوای کروناپی سر بدهد، موسیقی کروناپی با ادبیات و سینمای کروناپی شکل بگیرد. در روزهای نخست شیوع کرنا این نجوای کروناپی شکل نگرفت، اما به نظر در ادبیات و سینما در حال شکل‌گیری است یا حداقل در دانشگاه شکل گرفته است. اگر این نجوای کروناپی شکل بگیرد، تصویری متفاوت از نظام سیاسی و اجتماعی ارائه خواهد کرد، تصویری که در آن، مردمان ایرانی توانستند خود را با این شرایط تطبیق بدهند، به جای اینکه بخواهد مهاجرت کنند و از ایران بروند. به عبارت دیگر، به باور من طبقه متوسط دارد چنین معنایی را می‌سازد که این مفهوم برای آینده ایران، بقای سرزمین و مردم و کنشگری طبقه متوسط اساسی خواهد بود، خاطره دردناک و البته درخشانی خواهد بود، شاید بتوان از دل این مفهوم، بازسازی نظام اجتماعی و سیاسی را به دست آورد. زیرا ما همیشه متهم بودیم که اعتماد اجتماعی ما پایین است یا به سرزمین تعلق نداریم، یا گفته می‌شد از زمانی که آریایی‌ها وارد ایران شدند، ایران همیشه مسیر حرکت و عبور بوده و هیچ چیزی باقی نمانده است. اما کرنا کمک کرد تا ما باقی بمانیم، یساریم و امکان زیست را فراهم کنیم.

■ **برخی می‌گویند که با شرایط تحریم‌موضع اقتصادی امروز، طبقه متوسط فرو ریخته‌است.**
ریزش به این معنا است که اگر طبقه متوسط به پایین ریزش کرده باشد، در مقابل طبقه پایین باید از زمین رفته باشد! اما این طور نیست. البته شاید به لحاظ اقتصادی چنین باشد، زیرا طبقه متوسط همیشه به لحاظ اقتصادی در مرحله ریزش و رویش بوده که البته بیشتر ریزش داشته است. اما تجربه‌های فردی من می‌گوید افراد طبقه متوسطی که مثلاً از خیابان عباس آباد حرکت کرده و در خیابان جمهوری سکنی گزینند، همچنان با آرمان‌ها و لحاظات طبقه متوسط زندگی می‌کنند.

به عبارت دیگر، افراد یک طبقه بسادگی جابه‌جا نمی‌شوند. کما اینکه وقتی جمعیتی از یک کشور به کشور دیگری می‌رود، یک یا دوسئل زمان می‌برد تا انطباق‌پذیری فرهنگی شکل بگیرد. امکان ندارد قیافه، لباس و رفتار و آرایشی از آن‌ها طبقه متوسط به این زودی عوض شود، به این دلیل امید دارد شاید بتواند بار دیگر بازگردد؛ او نرفته است که ماندگار شود. به همین دلیل مرادوات با بخش قبلی خود را همچنان دارد، ارزش‌های خود را دارد، هر چند به لحاظ اقتصادی جابه‌جا شده است. بنابراین حرکت از بالا به پایین، فرقی می‌کند با حرکت از پایین به بالا. زیرا وقتی از طبقه پایین به بالا حرکت اجتماعی صورت می‌گیرد، انطباق فرهنگی زودتر اتفاق می‌افتد و تأوم با آسان‌تر است، اما حرکت از بالا به پایین تأوم با درد و فغان است.

■ **چون این تصور کلیشه‌ای وجود دارد که اگر طبقه متوسط به پایین ریزش کند، نظام اجتماعی ما دستخوش تحولات عمیق و جدی می‌شود، اما شما می‌گویید نه تنها این اتفاق نمی‌افتد، بلکه طبقه پایین است از طبقه متوسطی که امروز نزدیک‌اوشده تأثیری پذیرد.**

همین طور است، وقتی طبقه متوسط به پایین می‌رود، آنجا را کنترل نمی‌کند. البته گفتم که اگر طبقه متوسط همزمان با ریزش، همزمان سیاسی هم بشود می‌تواند خطرناک باشد. برای همین است که معتقدم نظام سیاسی باید مراقب طبقه متوسط باشد تا به پایین ریزش نکند. زیرا اگر ارزش‌های خود را از دست بدهد، طبقه پایین نجوا کند، شرایط متفاوت می‌شود. زیرا هم ارزش‌های طبقه پایین عوض می‌شود و به تغییر دعوت می‌شود و هم احتمال دارد خود طبقه متوسط به یک کنشگر رادیکال تبدیل شود. اما آموئن طبقه پایین به طبقه بالا همراه با خود می‌آید. دست افشانی است. او طی یک دوره طولانی از این جابه‌جایی لذت می‌برد، درعین حال آمینیمم شکل می‌گیرد، اما کنش انقلابی شکل نمی‌گیرد. اما وقتی طبقه متوسط به پایین ریزش می‌کند، لپمن نمی‌شود، نیروی فریخته است و فرهنگ‌گشای اشاعه پیدا می‌کند.

■ **بنابراین اینکه برخی از فردای پایین ریختن طبقه متوسط‌ترند، شما چنین تلقی‌ای ندارید؟**

طبقه متوسط بازی رادیکال سیاسی انجام نمی‌دهد، بلکه بیشتر دغدغه‌های فیزیکی خود را منتقل می‌کند تا دغدغه‌های سیاسی. در تاریخ هم همین طور بوده است، جایی که اشغال سرزمینی بوده یا دولت‌ها را گرفتند و جمعیت شهرها به روستا برگشتند، می‌بینیم که حوزه‌های جدید فرهنگی شکل گرفته‌است. این کاری است که طبقه متوسط کرده است و می‌کند.

بقای اصلاح طلبی است. به همین دلیل اتفاقاً اصولگرایی است که به صورت پنهان کمک می‌کند تا اصلاح‌طلبان بار دیگر نوری و نبوی را مطرح کنند. ■ **در جایی اشاره کردید که امروز طبقه متوسط دیگر مدافع اخلاق نیست، بلکه مدافع توزیع امکانات و قانون است و گفتید این مسأله به این برمی‌گردد که بخش حامل فرهنگ و اخلاق یعنی معلمان و اساتید دانشگاه‌ها به حاشیه رفتند. مکانیسم این جابه‌جایی چیست؟**

به طور کلی وقتی روشنفکران به عنوان یک نیروی رقیب به حاشیه رانده شدند، عرصه برای معلمان فراهم شد و معلمان سر بر آوردند. به همین دلیل در ۱۵ سال گذشته دیدیم که معلمان کنشگران اصلی عرصه‌های اجتماعی یا فرهنگی بودند، بویژه از ۸۸ به این سو دانشگاهیان به حاشیه رفتند. دانشگاه به نوبه خود محل تولید روشنفکری و ارائه گزاره‌های کلی به جامعه است، اما در حوزه آموزش و معلمان، مسأله اساسی فرهنگ و اخلاق است. پس از آنکه روشنفکران وابسته به دانشگاه به حاشیه رفتند، معلمان فضا پیدا کردند. در مقابل تلاش شد تا معانی برای بازیگری فرهنگی- اخلاقی معلمان ایجاد شود. امروز می‌بینیم معلمی برای خریدن خانه خود باید سه شیفت کار کند، دیگر به اخلاق کاری ندارد و اساساً علیه معلمی حرف می‌زند. در این شرایط کدام معلم حوصله دارد کتاب بخواند یا موسیقی گوش کند و به سینما برود؟ وقتی معلمان از بازی، باز می‌مانند، بنیاد بحث بقا و قانون را ممکن می‌شود. به همین دلیل است که معتقدم طبقه متوسط از دموکراسی عبور کرده و به بحث عدالت یا زیست و معاش مردم رسیده است. همان طور که اشاره کردید، بحث دیگر قانون است. مسأله قانون ناظر بر ساماندنی جامعه و نهادهای اجتماعی است تا بقای نظام سیاسی را تداوم بخشد. اینها دغدغه‌های امروز طبقه متوسط است و اگر حرف من درست باشد، طبقه متوسط جای خوبی هم قرار گرفته است.

■ **در سال ۹۶ طبقه متوسط با انرژی زیادی به میدان آمد، اما برخی معتقدند با خروج ترامپ از**

نمایندگان مجلس تصور می‌کردند می‌توانند جواز استیضاح رئیس جمهوری را بگیرند و البته می‌دانیم که در این صورت، ما دچار مشکلات عدیده‌ای می‌شدیم. در چنین شرایطی رهبری می‌گویند پروژه ما، استقرار و توسعه است، اما باز در تلویزیون می‌بینیم که مفاهیم دیگری مطرح می‌شود. به باور من، پروژه رهبری کاملاً پروژه توسعه است، پس زمینه این پروژه توسعه نیز بقا و پایداری نظام است. به همین دلیل است که می‌بینید ایشان از مسأله بقای جمهوری اسلامی هیچ وقت کوتاه نیامدند. امروز هم ایشان بر جهش تولید و گسترش تولید کلای ایران تأکید می‌کنند

■ **بنابراین می‌شود گفت اصولگرایان هم با تکیه بر ر د صلاحیت‌ها و اصلاح طلبان با تکیه بر روش‌های دیگری، اجازه بازی به طبقه متوسط‌نمی‌دهند.**

راه را بسته‌اند و به همین دلیل است که می‌گویم طبقه متوسط بازی سیاسی را ترک کرده و به حوزه فرهنگ و جامعه رفته است، البته باز تکیه بر روش‌های متوسط به حوزه سیاسی سخت خواهد شد، به این معنی که ممکن است با یک کنش رادیکال به حوزه سیاست بازگردد. الا اینکه در فرآیندی، شاهد دگرپسندی دوگانه سنتی اصولگر- اصلاح‌طلب باشیم که در این صورت، ضرورتاً تغییر از طبقه متوسط جایگزین آنها برای کنشگری سیاسی شود. در این صورت است که طبقه متوسط رادیکال نخواهد شد، اما درعبر این صورت، امکان آن وجود دارد. معتقدم بنیاد شرایط به سستی برود که طبقه متوسط با خود نجوا کند و از نجوای او یک ایدئولوژی ساخته شود. بنابراین به معنای یک راهبرد یا استراتژی، باید شرایطی ایجاد شود تا اصولگرایی و اصلاح طلبی از درهم شدگی و انحطاطی فعلی خود دست بردارند، اجازه دگرپسندی و جابه‌جایی نیروها درون خود را بدهند تا در نهانیت با انتقال این سرمایه، طبقه متوسط بتواند کنش سیاسی غیررادیکال انجام دهد، بازگرای عکس صفحه یک روزنامه «شرق» از آقایان عبدالله نوری و بهزاد نبوی بود و حرف این بود که کدام یک از این دو میراثی شورای عالی اصلاح طلبان را به عهده بگیرند. من هردوی این شخصیت‌ها را دوست دارم، اما آیا برای اصلاح طلبی ننگ نیست که دوباره باید به ۳۰ سال پیش برگردند و همه منازعات ۳۰ سال پیش را زنده کنند؟ این یعنی اصلاح طلبی پس از یک دوره طولانی، بار دیگر به نوری و نبوی رسیده است. این شخصیت‌ها قابل احترام و مردمان ملی ایرانند، اما واقعاً پس از ۳۰ سال، در اصلاح طلبان شخص دیگری غیر از نوری و نبوی نیست که جای آنان بیاید و تنش‌های کمتری باشد و بدو امرار دعوی دیگری شکل بگیرد؟ چه اضاری بر بیان میرایی تمام عیار اصولگرایی و اصلاح طلبی وجود دارد؟

■ **البته اصولگرایی، حداقل در مجلس اخیر نشان داد که می‌تواند نیروهای جدید معرفی کند.**
اصولگرایی هم از سراسر اضطراب به اینجا رسیده است. زیرا اگر بررسی صلاحیت‌ها به گونه دیگری می‌بود، احتمالاً ما امروز در اصولگرایی هم شاهد چهره‌های دیگری می‌بودیم. اما این اتفاق درباره اصلاح طلبان نیفتاد تا آنان مجبور به دهنه نیروی جدیدی بیایند، نیرویی که پرونده منازعه فلان حادثه را نداشته باشد.

اما در انتخابات اخیر مجلس، برداشت عمومی این بود که اصلاح طلبان می‌تفتند اگر ما نیامدیم، نیروی دیگری شبیه ما هم نباید در انتخابات بیاید. همین است که از آن به عنوان نشانه تمام شدن صلاح طلبان یاد می‌کنم. البته این را هم بگویم که منظور این نیست که اصولگرایی یا اصلاح طلبی تمام شده است. زیرا بقای اصولگرایی در تمام این انتخابات بیاید. ■ **البته نیروهای جدید معرفی کند.**
اصولگرایی هم از سراسر اضطراب به اینجا رسیده است. زیرا اگر بررسی صلاحیت‌ها به گونه دیگری می‌بود، احتمالاً ما امروز در اصولگرایی هم شاهد چهره‌های دیگری می‌بودیم. اما این اتفاق درباره اصلاح طلبان نیفتاد تا آنان مجبور به دهنه نیروی جدیدی بیایند، نیرویی که پرونده منازعه فلان حادثه را نداشته باشد.

اما در انتخابات اخیر مجلس، برداشت عمومی این بود که اصلاح طلبان می‌تفتند اگر ما نیامدیم، نیروی دیگری شبیه ما هم نباید در انتخابات بیاید. همین است که از آن به عنوان نشانه تمام شدن صلاح طلبان یاد می‌کنم. البته این را هم بگویم که منظور این نیست که اصولگرایی یا اصلاح طلبی تمام شده است. زیرا بقای اصولگرایی در تمام این انتخابات بیاید. ■ **البته نیروهای جدید معرفی کند.**
اصولگرایی هم از سراسر اضطراب به اینجا رسیده است. زیرا اگر بررسی صلاحیت‌ها به گونه دیگری می‌بود، احتمالاً ما امروز در اصولگرایی هم شاهد چهره‌های دیگری می‌بودیم. اما این اتفاق درباره اصلاح طلبان نیفتاد تا آنان مجبور به دهنه نیروی جدیدی بیایند، نیرویی که پرونده منازعه فلان حادثه را نداشته باشد.

برای تمامیت خواهی خود. طبقه متوسط نه دستمایه اصلاح طلبی برای دموکراسی خواهی است، نه مانع سامان و ارتقای فرهنگ به معنای اصولگرایی. آن دو، طبقه متوسط را بهانه کرده‌اند تا نزاع غیراصیل خود را دنبال کنند. به همین دلیل است که حوزه سیاست نمی‌تواند جامعه را پیش ببرد، الا اینکه اصلاح طلبی و اصولگرایی، درون خود دچار یک بازنگری بنیادی شوند و از درون این دگرگونی، طبقه متوسط به نیروی اصلی آنها تبدیل شود. اما در شرایط فعلی این دو جریان «شبه طبقه متوسط» هستند. طبقه متوسط یک وابستگی مشروط به ساخت سیاسی و وابستگی مشروط به طبقه پایین دارد، اما این گروه‌های سیاسی دغدغه‌های دیگری را دنبال می‌کنند. به همین دلیل است که محصول تنازع میان آقای احمدی‌نژاد و مرحوم هاشمی رفسنجانی یک پوپولیسم اجتماعی و سیاسی می‌شود، نه دموکراسی. همواره برای ما محصول تلاش‌ها برای دموکراسی پوپولیسم بوده است.

■ **البته در این سال‌ها شاهد شکل‌گیری یک کنثر هم هستیم.**

این کنثر در جامعه است، نه در حوزه سیاست؛ زیرا نه اصولگرایان و نه اصلاح طلبان اجازه کنثر در حوزه سیاسی نداده‌اند؛ در برسته‌اند. در صورتی که اگر به طبقه متوسط وصل بودند، می‌بایست مستمراً نیروهای این دو جریان با نیروهای جدید جایگزین می‌شدند. اما اگر امروز بخواهیم انتخابات ریاست جمهوری برگزار کنیم، این دو طیف نمی‌دانند چه باید کنند؟ در صورتی که این دو جریان باید ۱۰۰ نامزد انتخابات داشته باشند. مگر در ۷ سال گذشته حوادث کمی در کشور اتفاق افتاد، پس چرا چهره‌های جدیدی معرفی نشدند؟

■ **شما در گفت‌وگویی اشاره کردید که در مجلس یازدهم ما شاهد بروز نیروهای جدید غیرسیاسی خواهیم بود، البته به این شرط که فرصت بازی به آنان داده شود.**

اما این اجازه به آنان داده نشد و اگر اجازه داده می‌شد، امروز مجلس دیگری می‌داشتیم.

■ **به چه معنا؟**

مسأله اصلی جامعه سامان حیات اجتماعی است، همچنان که دولت آقای روحانی هم در ابتدا بدرستی به تنش زدایی تأکید کرد؛ می‌دانیم که تنش زدایی به معنای نظم هم هست. اما دولت تا آخر بنا به دلایلی نتوانست این رویکرد خود را به طور کامل محقق کند. هر چند بخشی از این تنش زدایی در برجام تبلور پیدا کرد، اما تنظیم روابط میان گروه‌های سیاسی داخلی یا در منطقه، آن طور که انتظار می‌رفت، پیش نرفت. دلیل دیگر اینکه می‌گویم دولت‌ها بعد از به قدرت رسیدن رابطه خود را با جامعه اولیه قطع می‌کنند، این است که ما، نه در این دولت و نه دولت‌های گذشته، شاهد حضور افراد روشنفکر و خوشنام از همه اقوام درون دولت‌ها نبودیم؛ البته آقای روحانی دستگیری برای اقلیت‌های قومی و مذهبی داشت که به نظر می‌رسد آرام آرام به حاشیه رفت.

■ **اما در دولت آقای روحانی چند سفیر و معاون وزیر از اهل سنت انتخاب شدند.**

کافی نبود؛ البته من شخصاً اهل کاشانم و از مرکز ایران آمدم، اما باید حسی وجود داشته باشد تا ایرانیان حاشیه‌نشین هم به این سرزمین احساس تعلق کنند. ■ **بنابراین شمامی‌گویند که پروژه طبقه متوسط حتی اگر دولت آقای روحانی باشد، حل تنش‌ها و کاهش مناقشات در داخل و خارج است.**

حل تنش برای بقا و در مرحله بعد ایجاد امکان کنش توسعه‌ای و دموکراسی.

■ **اما برخی معتقدند دولت روحانی یا دولت‌های دیگر آمده بودند تا پروژه دموکراسی را پیش ببرند.**

این تلقی خیال پردازی است. وقتی مردم هنوز برای زیست در شهر توجیه نشده‌اند، یعنی همچنان مسأله اصلی ما توسعه است، ضمن اینکه چه کسی باید هزینه بازی‌های سیاسی پوپولیستی، اعم از اصلاح طلبی یا اصولگرایی را بدهد. ببینید! طبقه متوسط منطقاً برای دموکراسی نیامده است، طبقه متوسط از اساس برای دموکراسی نیامده است. مسأله طبقه متوسط این است که جنگ شود و امنیت برقرار باشد. چرا محمدعلی فروغی برای جابه‌جایی رژیم پهلوی اول و دوم آن رویکرد را انتخاب کرد؟ برای اینکه نمی‌خواست در مسیر حرکت ایران، توقف دیگری بر کشور حاکم شود تا انگلیسی‌ها بار دیگر فرصت پیدا کنند سیاست‌های خود را پیاده و بحران دیگری در کشور ایجاد شود. به همین دلیل او بازی‌ای را انتخاب می‌کند تا از دل آن ایران را چار یک فروپاشی دیگر نشود. کما اینکه در دوره انقلاب اسلامی هم بسیاری از چهره‌های برخاسته از طبقه متوسط تلاش می‌کردند که شاه برود و ارتش بماند تا ما یک حرکت رادیکال نداشته باشیم. این حرفی بود که خود امام(ره) هم می‌گفت و می‌گفت که شاه برود. اما شاه گوش نکرد و به همین دلیل بازی دیگری اتفاق افتاد. بنابراین مسأله طبقه متوسط این است که جنگ و خونریزی نشود و تا جایی که ممکن است، شرایط را بسامان کند، تنش زدایی کند و زمینه زیست همه اقشار و طبقات فراهم شود. اساساً معتقدم از دست دادن حس تعلق به سرزمین یا اینکه حس خود را به گروه‌های اجتماعی از دست دادیم، کاری است که دولت‌ها در ایران کرده‌اند، بیگانه یا امریکا نکرده است.

■ **اصلاح طلب می‌گوید طبقه متوسط آزادخواه است و من نیروی پیشروی آن هستم، اصولگرا هم می‌گوید طبقه متوسط برگردا است و باید او را مهار کرد. کارکرد این نوع نگاه به طبقه متوسط برای این دو جریان چیست؟**

در اینجا شاهد یک نزاع ساختگی میان اصولگرایی و اصلاح طلبی هستیم. اصلاح طلبی طبقه متوسط، بهانه‌ای برای دموکراسی است، دیگری هم بهانه‌ای

بارکد را اسکن کنید
این گفت وگورا
بصورت ویدئویی
ببینید